

فصلنامه مطالعات فرهنگی - دفاعی زنان

سال اول، شماره ۳، زمستان ۱۳۸۴

معرفی کتاب:

سازمانهای بین المللی*

تهیه کننده: مهدی زروندی

اشاره

در رهیافت نظری فمینیستی روابط بین المللی و سازمان های بین المللی را از طریق عدسی جنسیت مورد بررسی قرار می دهد. همچون مارکسیسم، چشم انداز فمینیستی، یک رهیافت انتقادی است. فمینیسم برداشت های عرفی (قرارداری) را با بررسی سیاست جهانی بر حسب اینکه چگونه بر زنان تاثیر می گذارد و اینکه چگونه جهت گیریهای مبتنی بر جنسیت، نظریه ی روابط بین الملل معاصر را تحت تاثیر قرار می دهد، به چالش می کشد. فمینیستها به دنبال فهم این معنا هستند که در نظریه و عمل سازمان های بین المللی، زنانه بودن (feminine) به چه معناست. یعنی اینکه رهیافت فمینیستی جایگاه، نقش ها و کمک های زنان در سازمان های بین المللی را مورد بررسی قرار می دهد و در پی فهم این مطلب که چگونه اقدامات و سیاست های

*Kelly -kates.pease.International organizations

ترجمه، دکتر حسین شریفی طراز کوهی، نشر میزان، تهران، ۱۳۸۴*

سازمان‌های بین‌المللی بر زنان تاثیر می‌گذارند. تحلیل‌های فمینیستی، همچون جهت‌گیری مبتنی بر جنسیت چشم‌اندازهای واقع‌گرایانه، لیبرال و مارکسیستی را برجسته می‌سازند. رهیافت نظری فمینیستی حول چهار پیش فرض سازماندهی می‌شود:

نخستین پیش فرض به جنسیت اهمیت می‌دهد. تحقیق عرفی راجع به روابط و سازمان‌های بین‌المللی، یا جنسیت را به حداقل می‌رساند یا جهان شمولی را فرض می‌گیرد. فمینیست‌ها بر این گمان‌اند که تبیین‌های معاصر کافی نیستند زیرا تجارب زنان در جنگ، سیاست، مورد توجه قرار نگرفته‌اند. با جنسیت به عنوان واحد اصلی تحلیل، چشم‌اندازها و دیدگاه‌های جدید در سیاست جهانی امکان پذیر می‌شود. جنسیت صرفاً جنس یک فرد نیست. جنسیت با توقعات اجتماعی درباره‌ی اینکه زنانه (feminine) و مردانه (masculine) بودن به چه معناست، همراه می‌باشد.

دوم اینکه روابط بین‌الملل ستیزه‌جوست. منازعه از ماهیت فرادست - فرودست روابط جنسیتی نشأت می‌گیرد. بیولوژی ممکن است بسیاری از تفاوت‌های بین زنان و مردان را تبیین نماید، اما اینکه تفاوت‌های زنانه و مردانه، «برتر» و «پست تر» در نظر گرفته شوند، مبنا و ساخت اجتماعی دارد. این پیش فرض تحلیل مزبور را به منازعه‌ی بین‌المللی ناظر بر زنان تعمیم می‌دهد استثماری را که دامنه‌ی آن فراتر از بازار یا طبقه‌ی اقتصادی است مورد بررسی قرار می‌دهند.

سوم اینکه، پدرسالاری ویژگی اصلی نظام بین‌المللی است. پدرسالاری صرفاً به معنای «سلطه‌مردانه» (dominance male) است. بسیاری از بناهای روابط بین‌الملل (دولت‌ها، سازمان‌های بین‌المللی و شرکت‌ها) یا ماهیت مردانه دارند یا اینکه تحت تسلط مردان قرار دارند. فمینیست‌ها استدلال می‌کنند نادیده انگاشتن این

ویژگی، تحلیل ناظر بر مسایل اصولاً مردانه را که حوزه‌ی مردان است، ضعیف می‌سازد. محققین، زمانی که جنسیت را نادیده می‌گیرند، به‌طور ضمنی جهان شمولی را فرض می‌گیرند و از این رهگذر، مسایل، ویژگی و رفتار جهانی را مردانه می‌کنند. چهارم اینکه سلسله مراتب موضوعات بین‌المللی معاصر بر مبنای اولویت‌ها و ترجیحات مردانه تنظیم شده، لذا بسیاری از مسایل زنانه به حاشیه رانده می‌شوند. الویت‌های حکومت‌ها، رؤسای دولت‌ها، سیاستگذاران، سفرا و دیوان سالاران عالی رتبه‌ی سازمان‌هایی نظیر سازمان ملل متحد و سازمان تجارت جهانی مردانه هستند، نه به این دلیل که آنها مردان شروری هستند، بلکه به این دلیل که آنها جهان را در یک خط سیر مردانه مفهوم سازی کرده و درک می‌کنند. آن کسانی که سعی و تلاش دارند مسایل زنانه را مورد توجه قرار دهند یا به رهیافت‌های زنانه بپردازند، با واقعیت تاسف‌باری روبه‌رو می‌شوند دال بر این‌که خصائص و موضوعات زنانه از جایگاه و وضعیت پایین‌تری برخوردارند و اینکه حتی موضوع تمسخر و استهزاء هستند.

این پیش‌فرض‌های به هم مرتبط، یک چهارچوب جایگزین برای انتقاد برنامه‌ریزی شده از واقع‌گرایی، لیبرالیسم و مارکسیسم ارائه می‌دهد و دیدگاه دیگری را برای نگاه بر روابط بین‌الملل و سازمان‌های بین‌المللی پیشنهاد می‌کند. رهیافت نظری فمینیستی، مطالعه سازمان‌های بین‌المللی را با برجسته کردن ارزیابی نقش زنان در سازمان‌های بین‌المللی جنسیتی می‌کند. این نوع تحلیل جنسیتی رویه‌های استخدام سازمان‌های بین‌المللی را، برای ملاحظه‌ی این که چه مشاغلی را زنان اشغال کرده‌اند و ارزیابی جایگاه این مشاغل، مورد بررسی قرار می‌دهند. تحقیق فمینیستی محدودیت زنان در مشاغل و تصمیم‌گیری را مورد تاکید قرار داده و در عین حال ارزش کمک‌های زنان در نقش‌های جنسیتی سنتی شان به عنوان پرورش دهندگان

(caregivers)، پرستاران (nurturers) و حمایت‌کنندگان (supporters) را مورد توجه قرار می‌دهند.

رهیافت فمینیستی همچنین سازمان‌های غیردولتی را به صورت دقیق‌تر مورد بررسی قرار می‌دهد. چرا که آنها به احتمال قوی از ماهیت زنانه‌تری برخوردارند و به زنان جهت کنترل و نظارت بیشتر بر حیاتشان اختیار می‌دهند. سازمان‌های غیردولتی تمایل به آن دارند که افقی‌تر سازماندهی شوند و اغلب با سازمان‌های بین‌الدولی برای ارائه کمک و نجات قربانیان سیاست جهانی همکاری می‌کنند. سازمان غیردولتی با تمرکز بر توده مردم (grassroots) و تلاش در سطح عمومی برای بهبود وضعیت فقرا و نظارت بر تخلفات از حقوق بشر، رهیافت سنتی ناظر بر مسایل بین‌المللی به سازمان‌های غیردولتی اشاره دارند اما با فعالیت‌ها و اقدامات آنها را به دلیل اینکه جهت‌گیری آن بیشتر به سوی ساختار سلسله مراتب سازمان‌های بین‌الدولی است، بندرت به تفصیل بیان می‌کنند. در نتیجه اقدامات سازمان‌های غیردولتی کم اهمیت نشان داده می‌شود.

فمینیسم، شیوه‌ها و راه‌های متفاوت فهم سازمان‌های بین‌المللی را بر حسب ماهیت آنها و نقشی که آنها در سیاست جهانی ایفا می‌کنند، ارائه می‌دهند.

سازماندهی کتاب

فصل اول این کتاب مقدمه است که شامل مباحث مقدماتی سازمان‌های بین‌المللی می‌شود.

در فصل دوم، فوت و فن‌ها و ظرایف سه نوع سازمان بین‌المللی (سازمان‌های بین‌الدولی، سازمان‌های غیردولتی و شرکت‌های چندملیتی) بررسی می‌شود. ساختار و اصول سه سازمان بین‌الدولی (سازمان ملل متحد، اتحادیه اروپایی و جامعه عرب) به تفصیل بررسی می‌شوند. سازمان‌های غیردولتی به طور کلی بر حسب نقش‌ها و کارکردهایشان

مورد بررسی قرار می‌گیرند. شرکت‌های چندملیتی در زمینه فعالیت‌ها و اهدافشان تحلیل می‌شوند. هدف فصل دوم، اساساً آگاهی بخشی و اطلاع‌رسانی است. این فصل برای دادن یک ایده از ترکیب اساسی برخی از سازمان‌های بین‌الدولی و کارکردهای سازمان‌های غیر دولتی و شرکت‌های چند ملیتی طراحی شده‌است. نظریه‌های روابط بین‌الملل در فصول بعدی برای تفسیر فعالیت‌های سازمان‌های بین‌المللی در سیاست جهانی مورد استفاده قرار می‌گیرند.

به عنوان یک رشته مطالعاتی، سازمان‌های بین‌المللی می‌توانند به منزله برزدن کارت‌های بازی تلقی شود. در این متن، ما کارت‌ها را با استفاده از رهیافت نظری یا مناسب تنظیم می‌کنیم. واقع‌گرایی، لیبرالیسم، مارکسیسم و فمینیسم به عنوان طرح‌های ذهنی مورد استفاده قرار می‌گیرند که به جهت بخشی روابط و سازمان‌های بین‌المللی معاصر کمک می‌کنند. سپس این رهیافت‌های نظری را در قبال حوزه‌های موضوعی اساسی مورد توجه سازمان‌های بین‌المللی (امنیت، لیبرالیسم، مارکسیسم و فمینیسم تلقی‌های متفاوتی از دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی را مفروض می‌گیرند؛ بنابراین برداشت‌های متفاوت از اداره‌ی امور (حکمرانی) بین‌المللی دارند. پیش‌بینی‌های ناظر بر ماهیت اداره‌ی امور جهانی در سال ۲۰۷۵ میلادی برای نشان دادن این مطلب که هریک از رهیافت‌های نظری به فهم فراگیر و جامع‌تر از نقش سازمان‌های بین‌المللی و روابط بین‌الملل کمک می‌کنند، ارائه می‌شود. در بازی یک نفره (بازی با خود-solitaire) همه‌ی ورق‌های تک خال (suits) برای بردن بازی لازم است.

واقع‌گرایی

در فصل سوم نظریه‌ی واقع‌گرایی، قدیمی‌ترین رهیافت نظری روابط بین‌الملل مورد بررسی قرار می‌گیرد.

لیبرالیسم

در همین فصل نیز رهیافت نظری لیبرال بر روابط بین الملل و سازمان‌های بین‌المللی نیز مورد بررسی قرار گرفته است.

مارکسیسم

فصل چهارم به رهیافت انتقادی بر روابط بین‌الملل و سازمان‌های بین‌المللی در دیدگاه مارکسیسم اختصاص داده شده است. و در همین فصل نیز به اصل بحث مورد نظر ما، برداشت فمینیستی از مفروضات مطرح شده نیز به صورت مبسوط پرداخته شده است.

رهیافت فمینیستی نسبت به سازمان‌های بین‌المللی**فمینیسم معاصر**

رهیافت نظری فمینیسم به روابط بین‌الملل با یک لحن سخن نمی‌گوید. همانند رئالیست‌ها که دارای اقسام سنتی نوین و ساختاری بودند، فمینیست‌ها نیز دارای اقسام متعدد می‌باشند. از نظر فربر و نلسون، یکی از شاخه‌های مکتب فمینیسم برخروج زنان از فعالیت‌ها و نهاد‌های سنتاً مردانه تاکید دارند در حالی که شاخه‌های دیگر این مکتب بر رهایی از وضعیت‌هایی تاکید دارند که در آنها فعالیت‌ها و ویژگی‌های زنان عرفاً بی‌ارزش و کم‌اهمیت تلقی می‌شوند، و یا با دستمزد بسیار اندک همراه هستند. شاخه‌ی اول یا فمینیسم سنتی، مردان و زنان را اساساً برابر می‌داند و هرگونه عدم برابری را به کمرنگ شدن مقوله‌ی جنسیت نسبت می‌دهد. بدین ترتیب دخالت دادن زنان در نقش‌هایی که معمولاً مردانه هستند، باعث زوال برداشتهای عقایدی می‌شود که بر مبنای جنسیت‌اند. در بین شاخه‌های دیگر فمینیسم، شاخه‌ای موسوم به فمینیسم نوین وجود دارد که به صفات زنانه شجاعت و تهور خاص می‌بخشد. این فمینیست‌ها که به عنوان فمینیست‌های «ماهیت‌گرا» (essentilist) شناخته می‌شوند، بر آنند تا تفاوت‌های بیولوژیکی بین مردان و زنان را حاصل تفاوت‌های مبتنی

برجنسیت بدانند. به نظر می‌رسد زنان سازگارتر، حساس‌تر، روشن بین‌تر و پرورش یافته‌تر از مردان هستند. با وجود این صفات مزبور، یا در اثر بی‌توجهی به زنان در تحلیل راجع به سیاست بین‌الملل یا از رهگذر عدم مداخله‌ی آنها در سیاست بین‌الملل به عنوان عوامل کم‌اهمیت بدنام (denigrated) می‌شوند. شاخه‌ی دیگر فمینیسم، یعنی فمینیسم پسا مدرن (post modern)، برای توصیف روابط بین‌الملل از زبان برگرفته از جنسیت یا مفاهیم جنسیتی بهره‌می‌گیرد. افزودن جنسیت یا زنان به عنوان مقوله‌ی تحقیق جهت دفع جهت‌گیری مبتنی بر جنسیت بدان گونه که اغلب به عنوان قربانیان یا طبقه‌ی طفیلی مردان نابالغ ظاهر می‌شوند، کافی نیست. از این رو بسیاری از فمینیست‌ها در گستره آثار سوء بر زنان و کودکان از خصائص زنان بهره‌می‌گیرند که مسئولیت‌ها و توقعات مبتنی بر جنسیت را در خصوص اینکه چه کسانی باید تحت حمایت قرار گیرند، تقویت می‌نمایند. فمینیسم پسا مدرن نه تنها اساس روابط بین‌الملل بلکه روشهای تحقیق آن را نیز به چالش می‌کشد.

شاخه‌های مختلف فمینیسم انواع مارکسیستی و لیبرالی هم دارد. برای نمونه فمینیست‌های لیبرال روی تساوی بین زن و مرد تأکید دارند و عدم حضور زنان در جریانات سیاسی را برجسته می‌کنند. آنها اختیار دادن به زنان را عامل کلیدی بهبود وضعیت آنها می‌دانند. این فمینیست‌ها با نوفمینیست‌های لیبرال فرق دارند؛ از این جهت که از نظر آنها رفتارزن و مرد با هم تفاوتی ندارد. از نظر نوفمینیست‌های لیبرال، عدم حضور زنان باعث ایجاد تغییرات اساسی در محیط سیاسی می‌شود. فمینیست‌های مارکسیست هم این ایده را که نظام سرمایه داری در خارج یا داخل نقش‌های مبتنی بر جنسیت سنتی زنان، به نفع آنهاست به چالش می‌کشند.

این شاخه‌های فمینیست‌سستی، نوین‌ومدرن واقسام نظری آنها، علی‌رغم تفاوت‌هایی که دارند، همگی بر چهار مفروضه‌ی به هم مرتبط استوارند. اولین مفروضه معطوف به موضوعات مبتنی بر جنسیت است. جنسیت می‌تواند اساس بیولوژیکی داشته باشد ولی مفاهیم اجتماعی جنسیت نیز برای درک روابط بین‌الملل را وسیع‌تر می‌سازد. جنگ‌ها فقط منحصر به ارتش‌ها، تانک‌ها، اسلحه‌ها، جبهه‌های نبرد نمی‌شوند. در بعضی از جنگ‌ها زنان به فعالیت‌های مردانه همچون سربازان، پارتیزان‌ها (جنگجویان غیر نظامی)، سران دولت، سفرای کشورها و خبرنگاران می‌پردازند. در بعضی از جنگ‌ها نیز زنان در نقش زنانه‌ی خود نظیر مادران، پرستاران و صلح‌طلبان فعالیت می‌کنند. جنسیت همچنین بر آن جنبه‌های از جنگ تاکید مجدد می‌کند که به طور منظم به آنها اشاره نشده است، نظیر روابط نزدیک بین جنسیت و خشونت، نقش تجاوز جنسی در جنگ و پیامدهای وحشتناک جنگ برای زنان و کودکان.

جنسیت علاوه بر بسط حوزه‌ی تحلیل، امکان بررسی مجدد زبان و مفاهیمی را که برای توصیف روابط بین‌الملل بکار برده می‌شود، فراهم می‌آورد. در نظر بگیری که واقع‌گرایان بر دولت تاکید دارند ولی بر شخص؛ هر دو رهیافت عقلایی (rational) تلقی می‌شوند. ظاهراً این مشخصه‌ها از نظر جنسیت خنثی تلقی می‌گردند، گرچه با نگاه دقیق از دریچه جنسیت مشخص می‌شود که دولت و شخص هر دو مردمنش (masculine) هستند. از نظر واقع‌گرایان ولیبرال‌ها «عقلانیت» یعنی خویش‌کامی. از نظر واقع‌گرایان، رفتار خویش‌کامانه، حاصل داشتن قدرت یا تمایل به افزایش منافع است. از نظر لیبرال‌ها اشخاص در بازار به افزایش منافع تمایل دارند. این‌گونه رفتارها، با رفتار نوع دوستانه که ماهیت زنانه دارند، مغایرت دارد. از نظر

واقع‌گرایان رفتار نوع دوستانه به ندرت صورت می‌پذیرد و طبق نظر لیبرال‌ها این‌گونه رفتار تنها در خانواده انجام می‌پذیرد.

لیبرال‌ها با عنوان نمودن یک بحث بسیار منطقی (very rational) در این مورد که خودخواه بودن سازگاری اجتماعی می‌شود،^۱ توانسته‌اند شکاف بین رفتار خودخواهانه (selfish behavior) و مصلحت جمعی (collectiv good) را پر نماید.

تفسیر فمینیستی پسامدرن ممکن است بحث بین رئالیست‌ها و لیبرال‌های فمینیست را به عنوان برداشتی از این ضرب‌المثل که چه کسی مردتر است (quien es mas macho) تلقی کنند. هر دو عقلانیت را مبنا قرار می‌دهند ولی تعابیر متفاوتی راجع به مذکر بودن ارائه می‌کنند. واقع‌گرایان روی قدرت نظامی و سایر عوامل اعمال زور تاکید دارند و لیبرال‌ها روی قدرت و توان اقتصادی جهت ایجاد انگیزه‌های مثبت و اقتصادی. بحث بین واقع‌گرایان و لیبرال‌ها در ابتدا به صورت بحث بین واقع‌گرایی و آرمانگرایی به منصفی ظهور می‌رسد. این بحث جهت‌گیری مبتنی بر جنسیت دارد که در آن واقع‌گرایان تا اندازه‌ای جهان را واقعی تلقی کرده در حالی که آرمان‌گرایان (لیبرال‌ها) یک نگرش ناکجاآبادی (utopian) دارند. یکی از تفاسیر فمینیستی پسامدرن بر آن است که می‌توان گفت زنان می‌توانند آرمان‌گرا باشند چون مجبور نیستند نگران واقعیت‌های روزمره‌ای باشند که مردان عملاً با آن روبرو هستند. واقع‌گرایان بدون اینکه کوچکترین توجهی به بینش و ارزش بحث‌های لیبرالی داشته باشند، دیدگاه‌های آنان را کم‌اهمیت می‌شمارند. برعکس، لیبرال‌ها ملی‌گرایی را غیر منطقی می‌خوانند و واقع‌گرایی را تا حدودی چیزی غیر از سودانگاری. به عبارت دیگر، محققین بیشتر تمایل دارند که از زبان و

^۱- being selfish leads to social harmony.

روش‌های مبتنی بر جنسیت برای کم‌اهمیت شمردن رقبا در سایر پارادایم‌ها استفاده کنند.

مفروضه‌ی دوم رهیافت نظری فمینیسم این است که ماهیت روابط بین‌الملل اساساً منازعه برانگیز است. منازعه حاصل ماهیت روابط فرادست - فرودست مبتنی بر جنسیت است. ممکن است بسیاری از تفاوت‌های بین زن و مرد، علت بیولوژیکی داشته باشد ولی تعیین اینکه آیا از بین جنس مذکر و مونث کدام فرادست و کدام فرودست است، در اجتماع صورت می‌گیرد. این مفروضه تحلیل منازعه‌ی بین‌المللی را بسط داده و زنان را نیز وارد حوزه‌ی این تحلیل می‌کند تا حضور زنان را در جنگ توجیه نموده و چگونگی و علت این موضوع را که تجربه‌ی زنان با مردان فرق می‌کند توضیح دهد. این مفروضه باعث می‌شود محققین بتوانند استثماری را که از بازار و طبقات اجتماعی نیز فراتر است توجیه نمایند.

ایده‌ی منازعه معطوف به جنسیت، علاوه بر بسط حوزه‌ی تحلیل، امکان بررسی مجدد منازعه در نظریه سنتی روابط بین‌الملل را فراهم می‌آورد. رهیافت‌ها روی یکی از موضوعات زیر متمرکز هستند. واقع‌گرایان تمام توجه خود را معطوف به منازعه‌ی ژئواستراتژیک می‌کنند که در آن، دولت‌ها بیشتر به منافع خویش می‌اندیشند. لیبرال‌ها روی منازعه‌ی شخصی و گروهی تاکید دارند، ولی به نظر آنها حل و فصل این درگیری‌ها توسط سازمان‌های دموکراتیک و فرآیند‌هایی (نیروهای بازار) صورت می‌گیرد که رفاه جهانی را افزایش می‌دهند. مارکسیست‌ها به تضاد طبقاتی می‌اندیشند که در بازاری که اساس آن اقتصاد سرمایه‌داری است به وجود می‌آید. فمینیست‌ها بر این باورند که آن نوع درگیری که از سوی رهیافت‌های فوق گردیده حالت مردانه دارد و در آن هیچ توجهی به زنان نشده است.

مفروضه‌ی سوم رهیافت نظری فمینیسم این است که روابط بین‌الملل از ویژگی مردم سالاری برخوردار است. مردم سالاری یا برتری مرد/جنس مذکر، تقریباً تمامی سازمان‌ها و موسسات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، چه داخلی، چه بین‌المللی را فراگرفته است. این سازمان‌ها عبارت‌اند از: ادارات دولتی، مجالس شورای ملی، دادگاه‌ها، شرکت‌ها، دانشگاه‌ها، دبیرستانها، سازمانهای غیردولتی، سازمان‌های بین‌المللی دولتی، شرکت‌های چند ملیتی و حکومت‌ها.

فمینیست‌ها بر این عقیده‌اند که برتری مردان در این سازمانها باعث ایجاد گرایش به سمت رفتارها و ارزشهای مردانه گردیده است. فرضیه‌ی مردم سالاری باعث می‌شود که موضوع مرد بودن و برتری مردان مشکل‌ساز شود. یعنی اینکه مشکلات موجود در روابط بین‌الملل، احتمالاً ریشه در موضوعات مردمنشانه در جهان دارد. مردم سالاری آنقدر در داخل و بین جوامع رایج است که باعث می‌شود هیچ‌گونه رابطه‌ی مناسبی بین برتری مردان و مسایل اجتماعی وجود نداشته باشد. مفروضه‌ی چهارم چارچوب نظری فمینیسم این است که موضوعات مربوط به روابط بین‌الملل، در یک شکل مبتنی بر جنسیت رده‌بندی می‌شوند. مسایل بین‌المللی‌ای که به طور سنتی در ذات خود زن‌منش (feminine) هستند (آموزش و پرورش، سلامتی و بهداشت، فقر، محیط‌زیست و عدالت) در دستور کار بین‌المللی از جایگاه کم‌اهمیت‌تری برخوردار هستند. تلاش جهت یافتن راه‌های پایا برای مشکلاتی که به این موضوعات مربوط می‌شوند، تحت الشعاع منافع بازار یا دولت قرار می‌گیرد.

خلاصه می‌توان گفت که رهیافت نظری فمینیسم به روابط بین‌الملل بر چهار مفروضه استوار است: ابتدا موضوعات مربوط به جنسیت. دوم اینکه روابط بین‌الملل منازعه‌برانگیز است. سوم اینکه مردم سالاری ویژگی اصلی نظام بین‌الملل

می‌باشد. چهارم اینکه سلسله مراتب مسایل بین‌المللی با توجه به جنسیت صورت می‌گیرد، که از این رهگذر، مسایل مربوط به جنس مونث مورد بی‌توجهی واقع می‌شود. این چهارچوب درخصوص درک روابط بین‌الملل و سازمانهای بین‌المللی علاوه بر ارائه یک دیدگاه بدیل، باعث ارائه‌ی انتقادی روشنمند از مکاتب رئالیسم، لیبرالیسم و مارکسیسم نیز می‌شود.

فمینیسم و نظریه مربوط به سازمانهای بین‌المللی

رهیافت نظری فمینیسم جهت‌گیری‌های نهنان تفاسیر رئالیستی، لیبرالی و مارکسیستی از سازمان‌های بین‌المللی به جنس مذکر را آشکار می‌سازد. دیدگاه مبتنی بر جنسیت روی حالت‌های مردانه همراه با مفهوم سازی رفتار و ماهیت سازمانهای بین‌المللی متمرکز است.

مکاتب رئالیسم، لیبرالیسم و مارکسیسم از این جهت به هم شبیه هستند. هر سه به سازمانهای بین‌المللی به شکل مکانیکی (ماشین‌وار) می‌نگرند. سازمانهای بین‌المللی ابزاری هستند جهت استیلا بخشیدن به سایر دولت‌های طبقات و یا غلبه بر مشکلات ناشی از اقدامات دست جمعی. تفاوت بین رهیافت‌های نظری مزبور را می‌توان از طریق سطح مردانه بودن آنها تفسیر کرد. چندین محقق خاطر نشان ساخته‌اند که مکتب رئالیسم در ذات خود بسیار مردمنش است. مفاهیم رئالیستی نظیر «دولت»، «هرج و مرج» و «سیاست‌های حاد» همگی مردمنش هستند. از نظر واقع‌گرایان، دولت موجودیتی است دارای حاکمیت، یعنی اینکه در حوزه‌ی صلاحیت سرزمینی خویش حرف آخر را می‌زند. دولت نوع سیاست عمومی را تعیین می‌نماید و هیچ قدرت برتری برای بازنگری تصمیمات دولت وجود ندارد. تصور واقع‌گرایان از دولت به عنوان تنها واحد عمل‌کننده‌ی عقلایی برخوردار از حاکمیت، حاکی از این موضوع است که «خانه‌ی یک مرد، دژ او محسوب می‌شود»، «یک مرد

ارباب‌خانه‌ی خویش است.» هیچ‌کس حق ندارد به‌کسی بگوید درخانه‌ی خودش چه باید بکند. حاکمیت همچنین متضمن خود مختاری است که یکی دیگر از صفات مردان است. از نظر روان‌شناسی، مردان خود را از دیگران جدا می‌دانند درحالی‌که زنان دوست دارند خود را بخشی از جمع بدانند. تقریباً ایده‌ی آنارشی یا عدم وجود قدرت برتر، کاملاً مردمنشانه است؛ ایده‌ای که مظهر افرادی است که در یک حالت طبیعی با یکدیگر تعامل دارند و از این‌رهگذر شایسته‌ترین باقی می‌مانند. نیروی حیوانی داور نهایی در نزاع‌ها به شمار می‌رود. به همین خاطر است که سیاست‌حاد (politics high) روی موضوعات نظامی و ژئواستراتژیک تاکید دارد. سیاست ملایم (low politics) شامل مواردی نظیر محیط‌زیست، حقوق انسانی، فقر و آموزش می‌شوند که جزء موارد زن منشانه به شمار می‌روند.

گرایش نظام سرمایه‌داری به جنس مذکر باعث می‌شود که راجع به روابط بین‌الملل، در این خصوص که کدام سازمانها در روابط بین‌الملل حائز اهمیت هستند و این سازمانها چه نقشی باید داشته‌باشند، تفاسیر جهت‌داری صورت بگیرد. واقع‌گرایان بر آنند که سازمانهای بین‌المللی تقریباً بیش از مجموع دولت‌های عضو آن هستند. این سازمانها ابزاری در دست قدرت‌های بزرگ جهت مستولی شدن بر کشورهای ضعیف‌تر محسوب می‌گردند. سازمانهای بین‌المللی تحت استیلای دولت قرار دارند و هزینه‌ی آنها را دولت تامین می‌کند. از منظر واقع‌گرایان، این سازمانها از دو حیث زن منش هستند: اول اینکه آنها اهدافی هستند که توسط دولت‌ها برای افزایش منافعشان در سیاست جهانی مورد استفاده قرار می‌گیرند. آنها هیچ‌گونه استقلالی ندارند. این سازمانها در بهترین شرایط همانند «همسر» (wife) دولت عمل می‌کنند، یعنی در بعضی از حوزه‌ها اعمال نفوذ می‌کنند ولی به برتری و اقتدار دولت کاری ندارند. سازمانهای بین‌المللی همانند همسران سستی برای

داشتن هویت، سرپرستی و درآمد به دولت وابسته هستند. دوم اینکه واقع‌گرایان بر سازمانهای بین‌المللی دولتی تاکید دارند؛ سازمانهای بین‌المللی غیردولتی (سازمانهایی که در آنها احتمال مشارکت زنان بیشتر است) کاملاً از حوزه‌ی تحلیل واقع‌گرایان خارج شده‌اند. با قرار دادن فعالیت سازمانهای بین‌المللی غیر دولتی درحوزه‌ی سیاست نرم (soft)، فعالیت این سازمانها در راستای تلاش جهت توسعه و امداد در سطح بین‌المللی، کم اهمیت تلقی گردیده است.

مکتب لیبرالیسم گرچه به مسایل مربوط به زنان نیز توجه دارد، ولی از گرایش مردانه‌ی متفاوتی برخوردار است. لیبرال‌ها دولت را مجموعه‌ای از منافع رقابتی در یک جامعه می‌دانند. با فرض برابری منابع (یک فرض قابل تردید)، هرگروه یا ائتلافی از گروهها می‌توانند حکومت را تصاحب نمایند. از این جهت زنان می‌توانند نفوذ موثری بر دولت و سیاست‌های عمومی داشته باشند. نتیجه اینکه مسائل زنانه (فقر، آموزش و محیط زیست) در راس برنامه‌ی کار داخلی و بین‌المللی قرار می‌گیرند. نهادگرایان لیبرال که شاخه‌ای از مکتب لیبرالیسم هستند، دولت را کارگزاری واحد و منطقی می‌دانند. بدین ترتیب جایگزین کردن همان گرایش مردانه‌ای که در مکتب رئالیسم وجود داشت، دولت خودمختار به صورت عقلایی (منفعت طلبانه) عمل می‌کند نه به طور احساسی و شهودی.

مکتب لیبرالیسم هم بر وابستگی متقابل به عنوان ویژگی نظام بین‌الملل تاکید دارد. یعنی اینکه دولت‌ها متقابلاً به هم وابسته هستند، گرچه این وابستگی به یک شکل نیست. نظریه لیبرالی روابط بین‌الملل از این جهت که بر ارتباط و وابستگی جوامع بر یکدیگر تاکید دارد و همچنین این عقیده که بهترین راه دستیابی به امنیت ملی از طریق روابط دسته جمعی و چند جانبه امکان پذیر است نه روابط یک جانبه، دارای ویژگی‌های زنانه است.

علی‌رغم تاکید لیبرال‌ها بر ارتباط جوامع و برابری زن و مرد، شالوده اصلی آن مرد سالارانه است. بازار که یک مفهوم کلیدی و اصلی است، حالت مردانه دارد. اقتصاد نئوکلاسیک بر مدارک و مدل‌های ریاضی استوار است. از نظر نلسون: «بازار ایده‌آل جایی است که عوامل منطقی، خودمختار و بی‌نام و نشان با خواست‌های ثابت برای معامله با هم ارتباط دارند. این عوامل به موازات پیشینه‌سازی برخی کارکردهای موضوعی - عینی تحت الشعاع محدودیت‌های منابع، و اینکه پیامد حاصل از تعاملات آنها در بازار، تعیین سهمیه‌ی مناسب از کالا همراه با مجموعه‌ای از قیمت‌های متعادل است، گزینه‌های خود را انتخاب می‌کنند. الگوی نخستین بازار، بازاری است که در آن، کالاهای مادی و خدمات کارگری با پول معاوضه می‌شود که این عمل باعث تسهیل تعاملاتی می‌گردد که در آنها کنشگران اشخاص حقیقی هستند. آثار اولیه‌ی تحقیقی در زمینه علم اقتصاد، مقاله‌ای است که با استفاده از ریاضیات پیشرفته به بررسی چگونگی عملکرد بازار می‌پردازد تا مدل بازار را در بخش نظری چارچوب بندی کند که این بخش با بخش تجربی‌ای که در آن به تحلیل اقتصادی داده‌پرداخته شده است. همراه است.» لیبرال‌ها بر این عقیده‌اند که فرد، اهل خانه یا شرکت هر کدام در یک بازار فعالیت می‌کنند. از این جهت، دنیای لیبرالی به اندازه‌ی دنیای پرهرج و مرج واقع‌گراها، دارای حالت‌های مردانه است. مناظرهی بین مکتب رنالیسم و لیبرالیسم اغلب معطوف به جنسیت می‌شود، از این جهت هر کدام سعی دارند که دیگری را زن منش وانمود کند. از نظر لیبرال‌ها، بازار هیچ نوع گرایشی ندارد و تحت نفوذ قوانین عینی عرضه و تقاضا قرار دارد. زمانی که بازار به واسطه‌ی رفتارهای غیر منطقی (زنانه) که احتمالاً انگیزه‌ی مذهبی یا ملی‌گرایی دارند، مختل شود، بازار غیر قابل پیش‌بینی (زن منش) خواهد شد. از رهگذر مکتب لیبرالیسم، به ویژه اگر برای مدت زمانی زیادی

حاکم باشد دولت زن منش می‌گردد. دولت از نظر مالی غیرمسئول (زن منش) است و از عهده‌ی انجام وظایف مشکل و پیچیده بر نمی‌آید. دولت‌ها درگیرسیاست‌های غیرمنطقی (نابخردانه) نظیرسیاست حمایت از صنایع و فرآورده‌های داخلی و یا ملی‌گرایی اقتصادی‌اند که به منافع ملی دراز مدت آسیب می‌رسانند.

واقع‌گرایان لیبرال‌ها را از این جهت که عقیده دارند که اقتصاد می‌تواند بر اغلب درگیریهای بین‌المللی فائق آید، ایده‌آل‌گرا (زن منش) می‌پندارند. در صورتی که تصور لیبرال‌ها از مصلحت ملی به جز منفعت‌طلبی محدود باشد، به طور غیر منطقی رفتار می‌نماید. اگر یک قدرت غالب، حمایت موثری از بازار داشته باشد (حالت مردانه)، بازار می‌تواند به وظیفه‌ی خویش عمل نماید. به بیان ساده‌تر رئالیست و لیبرال‌ها تعبیر متعارضی در مورد حالت مردانه ارائه می‌دهند، در حالی که هر دو یکدیگر را عملاً به زن منشی بودن متهم می‌سازند.

دربرداشت‌های لیبرالی از سازمانهای بین‌المللی، این سازمان‌ها در روابط بین‌الملل نقش‌سازنده و مثبتی ایفا می‌کنند که بتوانند منازعات خود را به طور مسالمت‌آمیز حل و فصل نمایند. ولی استراتژی‌هایی که برای حل و فصل اختلافات وجود دارند، هنوز هم دارای حالت مردانه هستند؛ البته نه آنقدر مردانه که حریف را تهدید به حمله نمایند. از نظر لیبرال‌ها، بازار و رقابت اقتصادی مظهر و اساس جنگ و درگیری‌های خشونت‌بار هستند. به عبارت دیگر، مردان در صورتی که بتوانند بر بازار و اتاق هیات رئیسه (boardroom) مستولی شوند، نیازی ندارند که خود را در عرصه‌ی نبرد ثابت کنند. از نظر لیبرال‌ها، سازمانهای بین‌المللی جدید، باید به دنبال کاهش نفوذ دولت در بازارهای داخلی و بین‌المللی باشند. لیبرال‌ها روی تفاوت بین حوزه‌های خصوصی و عمومی نیز تاکید دارند. با توجه به معیارها و

ضوابط، لیبرال‌ها عقیده دارند که تهیه و توزیع کالا و خدمات در داخل جوامع و در میان آنها باید بوسیله سازوکارهای بازار یا راه کارهای خصوصی صورت گیرد و نه اینکه تحت اختیار دولت یا سازمانهای بین‌المللی باشد. از نظر فمینیست‌ها، سازمانهای اقتصادی لیبرالی در سطح بین‌المللی نظیر سازمان تجارت جهانی، صندوق بین‌المللی پول یا بانک جهانی در خدمت منافع بازار هستند و به موقعیت تحت‌استیلا بودن زنان و اقلیت‌ها در بازار موسوم به بدون‌گرایش توجهی ندارند. بازار به مثابه راه‌حل مشکلاتی که زنان و اقلیت‌ها با آن روبرو هستند، در نظر گرفته می‌شود، بندرت به عنوان مشکل تلقی می‌گردد.

رهیافت نظری مارکسیست حائز‌ناچیزترین حالت مردانه در میان رهیافت‌هایی است که قبلاً در مورد آنها توضیح داده شد چرا که این رهیافت روی استثمار و پیامدهای آن برای جامعه تأکید دارد. رهیافت‌های مارکسیستی و هگلی روی توسعه‌ی اجتماعی به عنوان اصل ضروری برای توسعه‌ی شخصی تأکید دارند. شیوه‌ی جامعه برای تولید باعث شکل‌گیری قواعد سیاسی و اجتماعی می‌شود. با وجود این، تحلیل طبقاتی و نظام سرمایه‌داری نمی‌توانند تبعیض جنسی یا نژادی را توجیه نمایند. نظریه‌ی مارکسیستی بسیار مکانیکی است، از آن حیث که استدلال می‌کند انقیاد زنان و اقلیت‌ها زمانی از بین خواهد رفت که نظام سرمایه‌داری از بین برود. نظریه مارکسیستی همچنین روی وابستگی (dependency) تأکید دارد، وضعیتی که باعث می‌شود روابط فرادستی - فرودستی تشکیل گردد نه وابستگی متقابل که مستلزم روابط دو جانبه و سودمند است. روابط فرادستی - فرودستی بین مردان و زنان یا جنس مذکر و جنس مؤنث است. نوع رابطه امکان زیادی برای استثمار و سوءاستفاده فراهم می‌آورد. همچنین باعث بی‌اعتنایی و کم‌توجهی نیز می‌شود. از نظر فمینیست‌ها، نظریه‌ی مارکسیستی و رئالیستی در کشورهای در حال توسعه

متداول است چون این کشورها در موقعیت تحت استیلا بودن (زن منش) قرار دارند؛ موقعیتی که زیاد مطلوب نیست. نظریه مارکسیستی و رئالیستی به تعیین انواع معینی از رفتارهای دولت می‌پردازد که نقش تحت استیلا بودن آن را مرتفع ساخته و اثرات آن را کاهش می‌دهد. مفروضه‌ی پنهان این است که وابسته بودن (زن منشی) مطلوب نیست در حالی که داشتن استقلال یا خود مختاری بسیار مطلوب می‌باشد.

دیدگاه مارکسیستی در خصوص سازمانهای بین‌المللی به عنوان سازوکارهای غلبه‌ی سرمایه‌داری یا ابزاری جهت بسط سلطه‌ی فراملیتی دارای گرایش مردانه است. چون در این دیدگاه چنین تصور می‌شود که تاثیر سازمانهای بین‌المللی صورت می‌گیرد، به طور نامتناسب بر زنان تاثیر می‌گذارد که اغلب آثار سوء به همراه دارد. تاثیرات قدرت نظامی، تحریم های اقتصادی یا برنامه های تعدیل ساختاری را که به روش های مختلف بر زنان و کودکان تحمیل می‌گردد، در نظر بگیرد. سازمان های بین‌المللی بابتی اعتنایی به زنان و بی توجه بودن نسبت به مسایل مربوط به جنسیت، تمایلات سلطه جویانه‌ی خویش را تقویت کرده و به انقیاد زنان مشروعیت می‌بخشد. رهیافت نظری فمینیسم با اشاره به تمایلات آشکار و نهان مکاتب مارکسیسم، لیبرالیسم و رئالیسم، باعث شکل گیری برداشت جدیدی از سازمان های بین‌المللی می‌شود. دیدگاه مبتنی بر جنسیت روی مرد منشی های گفته شده تاکید نموده و رفتار و ماهیت سازمانهای بین‌المللی را مفهوم سازی می‌کند. مکتب فمینیسم با مکتب مارکسیسم تطابق بیشتری دارد. چون هر دو رهیافت های انتقادی ای هستند که برداشت های اصلی و رایج مربوط به سیاست و سازمانهای بین‌المللی را به چالش می‌کشند.

جنسیتی کردن سازمان های بین المللی

رهیافت نظری فمینیسم به چند روش، نقش جنسیت در سازمانهای بین المللی را به منصفی ظهور می رسانی. اولین روش اینکه، به بررسی سهم و نقش زنان در سازمان های بین المللی می پردازد. از لحاظ استخدامی، زنان اکثراً از موقعیت های معمول قدرت خارج شده اند و کمتر از ۴٪ تصمیم گیرندگان در نظام ملل متحد را تشکیل می دهند. این آمار شامل سفرای ملل متحد، مدیران ارشد و کارمندان ارشد است. ایالات متحدهی آمریکا که برای رکوردار بودن در زمینه ارتقای زنان به خود می بالد، تا سال ۱۹۸۰ که رونالد ریگان، رئیس جمهور این کشور جین کرک پاتریک (Jeanne Kirkpatrick) را به سمت سفیر منصوب کرد هیچ سفیر زنی در سازمان ملل متحد نداشت. جای تعجب نیست که زنان بیش از ۸۵٪ از کارمندان اداری و خدماتی را تشکیل می دهند. رهیافت نظری فمینیسم این عدم تساوی های مربوط به جنسیت را در سازمان های بین المللی دولتی مورد تاکید قرار می دهد.

زنانی که پست های تصمیم گیری را اشغال می نمایند، دوست دارند سرپرستی اداراتی را به عهده بگیرند که معمولاً با مسایل مربوط به زنان سروکار دارد. برای مثال زنان سرپرستی بودجه ی سازمان ملل برای فعالیت های گروهی و بودجه توسعه سازمان ملل در امور زنان (UNIFEM) را به عهده گرفته اند. درصد بیشتری از زنان در اداراتی نظیر سازمان بهداشت جهانی (WHO) و صندوق حمایت از کودکان ملل متحد (UNISEF) اشتغال دارند. محققین فمینیست به تعیین سهم زنانی که در نقش های جنسیتی سنتی خویش عمل می کنند و همچنین دستاوردهای نهادهای فمینیستی نظام ملل متحد پرداخته اند.

روش دوم این است که محققین فمینیست به فعالیت‌ها و استراتژی‌های سازمان‌های بین‌المللی مشغول کمک به مردم (به ویژه زنان و بچه‌ها) هستند. زنان درگیر جنبش‌های انقلابی و اجتماعی گردیده‌اند. آنها در سازمان‌های غیردولتی فعالیت می‌کنند که در مورد موضوعات مربوط به زنان، کمک‌های قانونی و پزشکی ارائه می‌دهند و به دنبال ایجاد تغییر در جوامع مردم سالار هستند. چنین سازمان‌هایی تمایل دارند که طرفدار زنان باشند چون به جای اینکه ساختار آنها بر اساس سلسله‌مراتبی باشد، به طور افقی (یکسان) است و قوانین سفت و سختی بر آنها حاکم نیست. سازمان‌های غیردولتی اغلب با سازمان‌های بین‌المللی دولتی کار می‌کنند که سیاست رفاهی یا اجتماعی بین‌المللی را متوازن می‌سازند. کمک‌های سازمان‌های غیردولتی اغلب نادیده گرفته شده و در مقایسه با سازمان‌های بین‌المللی دولتی کم اهمیت‌تر تلقی می‌شوند.

سازمان‌های غیردولتی، اغلب تنها گروه‌هایی هستند که تمایل دارند رویه‌های دولت و عملکرد سازمان‌های بین‌المللی دولتی را که تأثیرات مهم بر زنان دارند، به چالش بکشند. برای مثال، سازمان دیده‌بان حقوق بشر گزارش کاملاً بحث‌انگیز منتشر می‌کند: «پنهانکاری در خانه: سوءاستفاده از کارگران داخلی با رویداد ویژه در ایلات متحده آمریکا» که از این طریق بسیاری از دیپلمات‌ها و کارمندان در سازمان ملل متحد، بانک جهانی و سازمان کشورهای آمریکایی را به سوءاستفاده از حقوق کارگران داخلی خود با پرداخت دستمزدهای کمتر از حداقل و حتی بکارگیری اجباری و سوءاستفاده فیزیکی متهم می‌کند. سازمان دیده‌بان حقوق بشر تمایل به طرح پرسش‌های مشکلی داشت. زمانی که دولت ایالات متحده آمریکا مدعی بود «دیپلمات‌ها از حمایت‌های ویژه برخوردار شده و مقامات سازمان‌های بین‌المللی دولتی نگران مشکلات عملی پیش‌رو هستند چراکه آنها

کارمندان کارمندان ما هستند.» سازمان‌های غیردولتی اغلب تنها صدای آسیب‌پذیرترین هادر جامعه جهانی هستند.

رهیافت نظری فمینیسم به بررسی تاثیر مردسالاری یا برتری مردان در سازمان‌های بین‌المللی معاصر می‌پردازد. نظریات، سیاست‌ها روش‌ها و رهیافت‌هایی که به زنان توجهی ندارند یا آنها را کم‌اهمیت تلقی می‌کنند، در نابرابری‌های جنسیتی سهیم هستند. مقامات بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول که بر اساس نظریه‌ها و مدل‌های نئوکلاسیک اقتصادی تصمیم‌گیری می‌نمایند، به نابرابری‌های جنسیتی تداوم می‌بخشد زیرا این مدل‌ها به جنسیت توجهی ندارند و به روش‌هایی وابسته هستند که نیازمند حقایق و مدارک مستند هستند. برای مثال فمینیست‌ها و مارکسیست‌ها بر این عقیده‌اند که وام‌های تعدیل ساختاری به زنان بیش از مردان صدمه می‌زنند، چطور کسی صدمه را اندازه‌گیری می‌کند؟ مقامات بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، اثرات تعدیل ساختاری را بر حسب شغل‌های از دست‌رفته، دستمزدهای پایین آمده و رکودهای اقتصادی اندازه‌گیری می‌کنند، که همه‌ی اینها به ویژه بر مردان تاثیر می‌گذارد. ولی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول نمی‌توانند تاثیرات تعدیل ساختاری روی زنان را بررسی نماید چون زنان یا در خانه می‌مانند یا به صورت کارگر غیر رسمی و بدون دستمزد مشغول به کار می‌شوند. در نتیجه هیچ‌گونه مدرک معتبری مبنی بر اینکه زنان نیز از تعدیلات ساختاری صدمه می‌بینند، در دست نیست؛ مدرکی که در آن بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول به این نتیجه رسیده‌باشند که تعدیلات ساختاری آنها به زنان بیشتر از مردان آسیب می‌رساند. فمینیست‌ها بر این گمان‌اند که صندوق بین‌المللی پول به تاثیرات بازار (مردمنش) توجه دارند نه به اثرات تعدیل ساختار اجتماعی (زن منش). بازار جوامع را وادار می‌کند تا خود را با قوانین آن تطبیق

دهند. افکار نوکلاسیک اقتصادی که غالباً موسسات مالی چندجانبه را برتر تلقی می‌کند، یک نظام مردنشانه‌ی اقتصادی را در سطح جهانی مستقر می‌سازد. باید زنان بیشتری در مواضع قدرت قرارگیرند و رهیافت‌های فمینیستی به علوم سیاسی و اقتصادی باید در فعالیت‌ها و سیاست‌های سازمان‌های بین‌المللی گنجانده شود. سازمان‌های بین‌المللی اغلب برای موضوعات مربوط به نابرابری‌های جنسیتی فقط چاپلوسی می‌کنند ولی الویت‌های بودجه‌ای حاکی از این است که آنها نمی‌خواهند از این مسایل و موضوعات مربوط به طرفداری از زنان در انتهای لیست بودجه‌ای آنها قرار گیرد.

انتقادی که به رهیافت فمینیستی وارد است، این است که از نظر توان علمی ضعیف و فاقد دقت و ظرافت می‌باشد. این رهیافت دارای انواع فمینیسم سنتی، نوفمینیسم، فمینیسم لیبرالی، فمینیسم سوسیالیستی و فمینیسم پسامدرن است که اغلب با یکدیگر در تضادند و باعث طرح سؤالاتی در خصوص سودمندی تلاش فمینیستی می‌شوند. با وجود این، تمامی فمینیست‌ها بر این موضوع تاکید دارند که جنس یک مقوله‌ی تحلیلی مفید است، انتظارات اجتماعی که هویت و رفتار جنس مذکر و مونث را احاطه نموده است، برچگونگی تحقیق در مورد سازمان‌های بین‌المللی تاثیر می‌گذارد. رهیافت فمینیستی نیز از چهار مفروضه‌ی به هم مرتبط برخوردار است: (۱) مسایل مربوط به جنسیت؛ (۲) روابط بین‌الملل اساساً منازعه‌انگیز است؛ (۳) مردم‌سالاری یا برتری مردان ویژگی اصلی نظام بین‌الملل است؛ (۴) رده بندی مسایل بین‌المللی بر مبنای جنسیت صورت می‌گیرد که بواسطه آن موضوعات مربوط به جنس مونث کم‌اهمیت تلقی می‌شوند. این چهارچوب باعث ارائه‌ی انتقاد روشمند از مکاتب لیبرالیسم، رئالیسم و مارکسیسم گردیده است و همچنین دیدگاه دیگری برای تحلیل روابط بین‌الملل و سازمان‌های بین‌المللی

ارائه داده است. رهیافت نظری فمینیسم بر سهم زنان در سازمان‌های بین‌المللی تاکید دارد و هم نقش‌های سنتی زنان در حوزه‌های نسبتاً مردانه را به رسمیت شناخته و هم ارزش نقش‌های سنتی جنسیتی زنانه را به عنوان یک موضوع ارزشمند تحقیق روشنفکرانه مورد تاکید قرار می‌دهد. سازمان‌های بین‌المللی بر مبنای نقش زنان و نیز بر حسب ارزش مبتنی بر جنسیت بررسی می‌شوند. رهیافت فمینیستی در مورد نقش سازمان‌های بین‌المللی در ملحوظ نظر قراردادن و الویت بخشیدن موضوعات و مسایل زنان در سیاست بین‌الملل و سیاست داخلی خوشبین هستند. سازمان‌های بین‌المللی دولتی و سازمان‌های غیر دولتی به عنوان گروه‌های داخلی کار کرده، و بر حکومت‌ها و دیگر ساختارهای سازمانی (خصوصی و عمومی) به منظور مورد توجه قراردادن جهت‌گیری‌های مردمنشانه‌ی پنهان و در نظر گرفتن موضوعات فمینیستی و مسایل زنان فشار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی وارد می‌آورند.

رهیافت نظری فمینیستی به دلیل اینکه مجموعه‌ای از علائق و نگرانی‌های ناشی از کسانی را که به طور سنتی عرصه‌ی روابط بین‌الملل تحت سلطه دارند، بیان می‌کند، در حلقه‌های سیاسی و دانشگاهی مناقشه برانگیز است رهیافت مزبور نه تنها الویت‌های سنتی، بلکه همچنین متدلوژی علمی (scientific) رایج بیانگر قواعد بدیهی را نیز به چالش می‌کشد و برداشت‌های شهودی (intuitive) از روابط بین‌الملل را بر نمی‌تابد. به عنوان یک رهیافت انتقادی، رهیافت فمینیستی بازنگری در رهیافت‌های برای مثال جهانی «واقع‌گرایی» و «لیبرالیسم» را تقویت کرده است.

برداشت فمینیستی از امنیت بین‌الملل

رهیافت نظری فمینیستی، گرایش شورای امنیت سازمان ملل متحد به جنسیت

خاص پیامدهای تصمیمات آن بر زنان و کودکان را برجسته می‌کند. اولین واقعیت چشمگیر در خصوص امنیت دسته جمعی سازمان ملل متحد در طول بحران خلیج فارس، عدم دخالت زنان در پست‌های تصمیم‌گیری است. تنها زنی که در روند تصمیم‌گیری حضور فعال داشت، مارگارت تاچر، نخست‌وزیر بریتانیای کبیر بود که او نیز در نوامبر ۱۹۹۰ توسط حزب سیاسی خویش از کار برکنار شد. تمامی رؤسای قوهی مجریه‌ی کشورها و نمایندگان دائمی آنها در شورای امنیت همگی مرد بودند. دبیرکل نیز مرد بود. فمینیست‌های لیبرال سستی خاطرنشان می‌کنند که زنان عملاً از روند تصمیم‌گیری در عراق ایالات متحده‌ی آمریکا و سازمان ملل متحد خارج هستند.

فمینیست‌های جدید که عقیده دارند تفاوت‌های بیولوژیکی بین زن و مرد، تفاوت در آنها را توجیه می‌نماید، خاطر نشان می‌کنند که برتری مردان باعث تحمیل سیاست‌های دولت‌ها و سازمانهای دولتی بین‌المللی می‌شود که ساختار آنها بر اساس سلسله مراتب است. یعنی اینکه به احتمال زیاد سازمان ملل متحد ضمانت اجرای استفاده از ابزارهای توسل به زور و خشونت را به این دلیل تایید می‌نماید که راهی است که از رهگذر آن مردان اختلافات خود را برطرف می‌کنند. مردان عراقی نیز برای رفع نزاع خود با مردان کویتی از نیروی نظامی استفاده نمودند. متأسفانه این زنان و کودکان هستند که باید از پیامدهای استفاده از نیروی نظامی رنج ببرند. فمینیست‌ها اشاره می‌کنند که سیاست‌های اتخاذ شده توسط سازمان ملل متحد علیه دولت عراق بجای اینکه روی رهبران و سربازان عراقی تاثیر گذارد، تاثیر زیادی روی زنان و کودکان گذاشته است.

تحریم اقتصادی سازمان ملل متحد نیز موضوع دیگری است. قطعنامه‌ی ۶۶۱ شورای امنیت سازمان ملل متحد دولت عراق را، بجز در مورد کمک‌های نوع

دوستانه، از نظر اقتصادی کاملاً تحریم نمود. این تحریم‌های اقتصادی روی جامعه‌ی بی‌دفاع عراق، زنان و کودکان تاثیر گذاشت. عمدتاً زنان بیشتر این تحریم‌ها را تحمل می‌نمایند چون آنها سهم غذایی خویش را به سایر اعضای خانواده (معمولاً مردان) می‌دهند. تحریم‌های اقتصادی به طور فاحشی باعث افزایش مرگ و میر نوزادان و سوء تغذیه‌ی شدید زنان و کودکان عراقی گردید. ادامه‌ی تحریم‌ها سبب استعفای رییس یونیسف (UNICEF) شد.

زمانی که جنگ سازمان ملل متحد یا ایالات متحده‌ی آمریکا با عراق آغاز شد، در واقع جنگی بود علیه زنان و کودکانی که در رنج بودند. این جنگ با حملات هوایی و موشکی به مناطقی که شهروندان عراقی بیشتر در آنجا مستقر بودند، آغاز شد. نیروهای نظامی ایالات متحده آمریکا / سازمان ملل متحد هزاران مایل را زیر آتش رگبار و حملات شدید خود گرفتند. مردان، سربازان و طراحان جنگی هردو طرف توسط آخرین فناوری و سخت افزارهای نظامی حمایت می‌شدند و این زنان و کودکان بودند که در معرض مستقیم حملات قرار داشتند. چندین هفته بعد از نابود شدن زیر بناها و مراکز غیر نظامی مورد نیاز برای زندگی انسان‌ها یعنی آب، برق و سیستم‌های فاضلاب، تازه جنگ زمینی، یعنی جنگ تن به تن، آغاز شد. عراقی‌هایی که در جنگ اسیر شده بودند نسبت به زنان و کودکان عراقی، تحت کمک و حمایت بیشتری از سوی کمیته‌ی بین‌المللی صلیب سرخ (ICRC) قرار گرفتند.

لویتهای سازمان ملل متحد بیشتر به جنس مرد گرایش دارد به گونه‌ای که نیروی نظامی، نقض حاکمیت و تمامیت ارضی کشور برای اعضای سازمان ملل متحد که روش‌های خویش را اعمال می‌نمایند، حائز اهمیت تلقی می‌شوند. شورای امنیت سازمان ملل متحد به دنبال این بود تا با اعمال تحریم‌ها، بر رهبران عراقی

فشار وارد آورد. با وجود این، ترور یا برکناری نظامی صدام حسین مجاز نبود. متهم ساختن او به جنایات جنگی، یک روش غیر قابل قبول بود. نتیجه اینکه او رهبر خواهد بود و زنان و کودکان عراقی هم همچنان رنج می‌کشند. منافع دولت دارای حاکمیت و قوانینی که مقرر می‌کند چگونه کشورها/ مردان باید با هم رفتار کنند، از زندگی زنان و کودکان مهمتر است. ضمناً حتی اگر در نیروهای نظامی ایالات متحده آمریکا/ سازمان ملل در خلیج فارس، سربازان زن هم وجود داشتند، نسبت به مردان، کمتر وارد صحنه می‌شدند تا میزبانان سعودیشان آزرده نشوند.

زنان در مورد جنگ ایالات متحده آمریکا/ سازمان ملل علیه عراق مخالفت اصولی نموده و به مقابله با تحریم‌ها و حملات نظامی سازمان ملل متحد ادامه دادند. گروه‌های زنان بخشی از جنبش صلح هستند که با هرگونه نظامی‌گرایی و گسترش هسته‌ای مخالف‌اند. زنان در سازمان‌های غیردولتی که تمامی افرادش زن هستند نظیر سازمان زنان مینه‌سوتایی (Minnesota) علیه جنون نظامی و زنان اردوی صلح (uk) آلدرمستون (Aldermaston) مشارکت دارند، همچنین در سازمان‌های غیردولتی که زنان و مردان در آن فعال هستند نظیر مخالفان بین‌المللی جنگ، نیز مشارکت دارند. زنان شبکه‌ی بین‌المللی متشکل از ده‌ها هزار حافظ صلح، تشکیل داده‌اند که از استرالیا تا ترکیه گسترش پیدا کرده‌است. با وجود این، فعالیت‌های آنها توسط حکومت‌ها، سازمان ملل متحد و رسانه‌های گروهی مورد بی‌اعتنایی قرار می‌گیرد چون جهت‌گیری آنان در قبال صلح، زن‌گرایانه است. همکاران زنان را افرادی ساده لوح، ایده‌آل‌گرا و گمراه می‌پندارند که درک محدودی از واقعیات سیاست بین‌الملل دارند.

استیو نیوا (Steve Niva) در سال ۱۹۹۸ یک تفسیر فمینیستی پست مدرنی در خصوص بحران خلیج فارس به عنوان «مردانه شدن مجدد» (remasclation)

ایالات متحده‌ی آمریکا ارائه نموده‌است. ایالات متحده‌آمریکا از دهه ۱۹۷۰ به یک بحران تبدیل شده‌است. ایالات متحده‌ی آمریکا در جنگ ویتنام شکست خورد، بحران نفت را تجربه نمود و آرمان‌هایش مرتباً توسط نمایندگی‌های سازمان نادیده گرفته شد. ریگان و بوش، رؤسای جمهور این کشور، هر دو تلاش نمودند که برای کاهش سندرم ویتنام، به ترتیب در گرنادا (سال ۱۹۸۳) و پاناما (۱۹۸۹) کمتر مداخله نمایند. در هالیوود، هنر پیشه‌هایی همچون سیلوراستالونه و آرنولد شوارزینگر در قالبی نقش قهرمانی را ایفا کردند که یک تنه روس‌ها و عرب‌ها یا هردوی آنها را شکست می‌دادند. ولی این سندرم به راحتی قابل محو نبود. جنگ ویتنام و کاهش مداخله‌ی آمریکا در امور سیاسی و بین‌المللی که به دنبال آن حادث شد، سؤالات زیادی را راجع به صلاحیت ایالات متحده‌ی آمریکا و خواسته‌ی او برای رهبری بر جهان در اذهان ایجاد کرد. به عبارت دیگر این مسایل باعث طرح سؤالاتی راجع به مردانگی در ایالات متحده‌ی آمریکا گردید. بحران خلیج فارس دوباره ایالات متحده‌ی آمریکا را نیرومند ساخت، چون توانست عراق را شکست داده، کنترل نفت خاورمیانه را در دست گرفته و بر سازمان ملل متحد حاکم شود.

رهیافت فمینیست‌ها روی زنان تاکید داشته و نقش‌ها را در خلیج فارس از منظر جنسیت مورد بررسی قرار می‌دهد. نگرش جنسیتی روی عدم حضور آشکار زنان در روند تصمیم‌گیری سازمان ملل متحد و تجربه‌ی بی‌نظیر آنها مطابق خط‌مشی‌های سازمان ملل متحد تاکید دارد. فمینیست‌ها حالت مردگريانه‌ای استفاده از نیروهای مسلح و ساختار سیاست‌های بین‌المللی در طول بحران خلیج فارس را مورد توجه قرار می‌دهند. در این دیدگاه، فعالیت زنان در چارچوب نقش‌های جنسی سنیشان به عنوان کسانی که وظیفه‌ی تهیه غذا و ایجاد آرامش در خانواده را به عهده دارند، مورد تاکید و ستایش قرار می‌گیرد.

برداشت فمینیستی از واقعه صربنیکا ۱۹۹۵

چشم انداز فمینیستی نقش جنسیت را در منازعه‌ی بوسنی برجسته می‌سازد. نخست اینکه از نظر فمینیست‌ها، شورای امنیت ملل متحد و UNPROFOR که در آن زمان از مردانی تشکیل شده بود که تصور می‌شد از قربانیان حمایت می‌کنند، اساساً دلمشغول دفاع و حمایت از خود بودند. در عوض، منابع محدودی که برای حمایت از مناطق امن در بوسنی در نظر گرفته شده بودند، برای تضمین حمایت از سلامتی و امنیت نیروهای حافظ صلح ملل متحد مورد استفاده قرار گرفتند. زنان مسلمان به موازات پیشروی نیروهای صرب در مناطق امن، به صورت برنامه ریزی شده مورد تجاوز قرار می‌گرفتند و سازمان ملل متحد هیچ کاری برای حمایت از آنها انجام نمی‌داد. بیش از ۲۰۰ هزار نفر در بوسنی و هرزگوین کشته شدند که بسیاری از آنها غیرنظامی بودند. با وجود این، مسئولیت شکنجه و کشتار ۷ هزار مرد و پسر جوان در صربنیکا به سازمان ملل متحد باز می‌گردد. این مردان به این دلیل کشته شدند که نیروی نظامی بودند یا اینکه می‌توانستند بشوند. به نحو قابل توجیهی، صرب‌ها می‌توانستند به « ضرورت نظامی » استناد کنند! بهانه‌ای که اغلب در زمان هدف قرار گرفتن مراکز غیر نظامی به آن استناد می‌شود. اما این مردان، اساساً کسانی بودند که می‌بایست از سوی UNPROFOR در سال ۱۹۹۳ خلع سلاح می‌شدند. آنچه به طور نیمه خود آگاهانه (sabconsciously) شورای امنیت را دچار وحشت کرد این بود که این مردان شبیه گوسفندان سلاخی شده بودند. این مردان در بند و آسیب‌پذیر بودند، وضعیتی که از سوی خود سازمان ملل متحد را تشدید می‌کند. از منظر پسامدرن، ملل متحد، به مردان مسلمان ویژگی زن منشی داد و این بزرگترین جنایت این سازمان بود.

فمینیست‌های لیبرال خاطر نشان می‌کنند که همه‌ی تصمیم‌گیران کلیدی سازمان ملل متحد و فرماندهان یا افسران مهم UNPROFOR، جز مادلین آلبرایت، مرد بودند. سفیر ایالات متحده‌ی آمریکا در سازمان ملل متحد حائز ویژگی مهمی بود. با وجود این، توقعات سازمان ملل متحد از طریق سیاست مردمحوری (androcentric) شکل گرفته بود که روی مسایل مهم برای مردان در آن زمان - حاکمیت استراتژی نظامی و کنترل وضعیت روی زمین - متمرکز بود. مادلین آلبرایت ممکن بود بتواند حقوق بشر و گرفتاری‌های زنان را در گفت‌وگوها مطرح سازد، اما واکنش سازمان ملل متحد مشروط بر این بود که مردان مسایل را چگونه درک کنند و چگونه به طور معمول به این مسایل پاسخ گویند. اثر غیرمستقیم قضیه‌ی صرب‌برنیکا برجسته‌تر ساختن لطمات و صدمات به زنان مسلمان بود که نه تنها پدران، شوهران و پسرانشان را از دست دادند، بلکه به عنوان بخشی از برنامه‌های پاکسازی نژادی صرب‌ها مورد تجاوز به عنف قرار گرفتند. فمینیست‌های لیبرال خاطر نشان می‌کنند که سازمان ملل متحد به این کوتاهی‌ها با گنجاندن بیشتر زنان در حفظ صلح ملل متحد در بوسنی، بعد از صرب‌برنیکا، واکنش نشان داد و در ۳۱ اکتبر ۲۰۰۰، شورای امنیت اولین قطعنامه‌ی خود را صادر کرد و توصیه کرد که زنان رهبری هیات‌های حفظ صلح را عهده‌دار شوند. از نظر هرالد تریبون (Herald Tribune) بین‌المللی از کوفی عنان، دبیرکل سازمان ملل متحد، استفاده از زنان در راس هیات‌های فرستاده شده برای گفت‌وگوهای صلح و نیز ریاست هیات‌های حفظ صلح خواسته شد. این قطعنامه همچنین خواهان آن شد که دبیرکل حافظان صلح را با آموزش‌های ویژه‌ی حمایت از زنان مهیا سازد تا از ابتکارات صلح زنان حمایت کرده و مطالعه‌ای را راجع به آثار جنگ روی زنان و دختران و ابعاد جنسیتی فرآیندهای صلح و راه حل‌های منازعه به انجام رساند.

نوفمینیست‌ها (Neo-Feminisms) خاطر نشان می‌کنند که «قدیمی‌ترین حرفه» در بوسنی جریان دارد و جنگ برای این شغل غیر قانونی، بسیار مطلوب بوده است. سازمان ملل متحد به درستی برای عدم به کارگیری نیروهای حافظ صلح به اندازه‌ی کافی جهت عهده‌دار شدن مسئولیت، مورد انتقاد قرار گرفته‌است در عین حال به کارگیری تعداد زیاد نیروهای نظامی بامسایل دیگری نیز توأم بوده‌است. توافق صلح دیتون در سال ۱۹۹۵ به ۲۱ هزار نیروی حافظ صلح و ۱۰ هزار افسر پلیس به رهبری ناتو منجر گردید. این امر به گسترش شگرف «صنعت جنسی» (sex industry) در بوسنی منجر گردید. افسر سابق پلیس ملل متحد کاترین بولکوواک (Kathryn Bolkovak) مدعی شد که اخراج شده زیرا گزارش کرده که افسران ملل متحد در اسناد مربوط به زنان تجارت شده و مالکین باشگاه‌های جنسی دست برده‌اند. در حالی که بسیاری از کارگران جنسی (sex workers) آزادانه در این تجارت مشغول شده‌اند، بسیاری از آنها، مجبور به این کار گردیده‌اند. دیوید لمپ (David Lamb)، افسر سابق پلیس فیلادلفیا، مامور در بوسنی، اظهار داشته که معمولاً به او گفته شده خیلی در این مسایل عمیق نشود و زمانی که او سعی داشته از پرسنل ملل متحد تحقیق کند، با او همکاری نمی‌شده است. این موضوع در بازدید از مقرهیات‌های اعزامی به گونه‌ای بسیار شگفت‌انگیز مشاهده می‌شد. بازی‌ای صورت گرفته‌است و ناظران مرعوب گردیده‌اند. من سعی داشتم فساد را ریشه‌یابی کنم اما نتوانسته‌ام هیچ‌گونه حمایتی را کسب کنم. سازمان ملل متحد به مساعی خود جهت پنهان داشتن جنبه‌ی کمتر درخشان اقدامات و عملیات حفظ صلح ملل متحد از نگاه دقیق و عمیق عمومی ادامه می‌دهد.

برداشت فمینیستی از محیط زیست = گرم شدن کره زمین

کنفرانس ریو باعث شد که مسایل مربوط به زنان، در دستور کار بین‌المللی قرار

کنفرانس ریو باعث شد که مسایل مربوط به زنان، در دستورکار بین‌المللی قرار گیرد. چنین عنوان شد که زنان در زمینه‌ی توسعه پایدار، در موفقیت دستورکار شماره‌ی ۲۱ نقش اصلی را ایفا می‌کنند. یکی از نقش‌های زنان، نقش آنها به عنوان مدیران محیط زیست است. زنان، به ویژه آنهایی که در کشورهای در حال توسعه با اقتصاد سنتی و در حداقل معیشت زندگی می‌کنند، استفاده‌کنندگان و محافظان محیط زیست خود هستند. آنها تولیدکنندگان و فروشندگان عمده‌ی مواد غذایی، جمع‌کنندگان آب والوارهای سوختی و ناظران خوبی برای بهداشت محیط زیست داخلی و دور ریختن ضایعات می‌باشند. تولید مثل جمعیت بشری نیز توسط زنان صورت می‌گیرد. رشد جمعیت یعنی مصرف بیشتر انرژی و نیاز به مکان‌های بیشتر برای زندگی، که هر دو اینها به طور عمده‌ای در گرم شدن کره‌ی زمین موثر هستند. از نظر بسیاری، رشد سریع جمعیت، باعث نابودی محیط زیست و اقتصاد ملی و محلی، می‌شود. زنان در ترویج رشد ثابت جمعیت نقش مهمی دارند چون می‌توانند تعداد افراد خانواده را تنظیم نمایند. متخصصان محیط زیست طرفداران جمعیت و فمینیست‌ها همگی بر این عقیده‌اند که بهبود بخشیدن به وضعیت زنان در سطح جهانی، مهمترین ابزار کنترل رشد جمعیت است. آنها بر این باورند که برای زنان باید این امکان فراهم آید که کنترل بیشتری روی زندگی خود داشته باشند. آنها باید از نظر سیاسی و اقتصادی حق تصمیم‌گیری داشته باشند و از خدمات جلوگیری از بارداری و سایر خدمات تولید مثل (reproductive) بهره‌مند باشند.

با وجود این، موانع فرهنگی و مذهبی هنوز هم وجود دارد (تبعیض جنسی آشکار).

این ویژگی‌ها هم در کشورهای توسعه یافته و هم در کشورهای در حال توسعه رایج است. اکثر فمینیست‌ها به سیاست حکومت‌ها درقبال افزایش جمعیت توجه دارند، چون در بعضی از کشورها، نظیر هند و چین، سقط جنین اجباری می‌باشد و در بعضی از کشورهای دیگر، نظیر ایرلند جلوگیری از بارداری جرم محسوب شده و به دنیا آوردن فرزند اجباری است. فمینیست‌ها بر این گمان‌اند که سیاست‌های تنظیم جمعیت که بدون حمایت ویژه از حقوق شخصی زنان به اجرا در می‌آید، برای زنان فاجعه‌آمیز است. آنها می‌گویند که رهیافت «از پایین به بالا» (bottom-up) که این مکان را برای زنان فراهم می‌آورد تا از خود و زندگی‌شان مراقبت نمایند، همچنین باعث موثر واقع شدن طرح‌های کنترل خانواده و ثابت شدن رشد جمعیت می‌شود. تنها در این صورت است که فشارهای حاصل از افزایش جمعیت بر ذخایر جهانی غذا، آب، و سایر منابع طبیعی مرتفع خواهد گردید.

در حالی که رشد جمعیت با الگوهای جهانی مصرف رابطه‌ی مستقیم دارد، زنان نیز مصرف‌کنندگان مهم انرژی و فراهم‌آوردندگان سوخت چوبی هستند. مالیاتهایی که برای محدود ساختن مصرف انرژی وضع می‌شود، باریشتری بر دوش زنان می‌گذارد. گرم شدن کره‌ی زمین و اقدامات بین‌المللی جهت محدود ساختن اثرات آن، تأثیرات توأمان منفی و مثبتی روی زنان گذاشته است. از جنبه‌ی مثبت اینکه زنان در کشورهای در حال توسعه می‌توانند بدون هیچ‌گونه محدودیت رسمی، به استفاده‌ی خویش از انرژی ادامه دهند. از جنبه‌ی منفی اینکه زنان بیشترین فشار حاصل از کاهش واقعی میزان انتشار گازهای گلخانه‌ای را در آینده تحمل خواهند نمود. از قضا اثر طبیعی موضوع گرم شدن کره‌ی زمین بر روی زنان و مردان یکسان است. با وجود این، راه حل‌های مردگرایانه برای مسایل و معضلات همراه با گرم شدن زمین، احتمالاً هزینه را برآسیب‌پذیرترین‌ها

در جامعه‌ی بین‌المللی تحمیل می‌کند. فمینیست‌ها بر این عقیده‌اند که یک رهیافت محلی، افقی و همیارانه‌تر، در قبال گرم‌شدن زمین در مقابله با هر رهیافت جهانی‌تر، احتمالاً موثرتر واقع شد.

فمینیست‌های زیست بومی (Ecofeminists) به دنبال تعریف مجدد از نقش زنان در حمایت از محیط زیست، فراتر از زنان به عنوان مدیران زیست محیطی بوده‌اند. این سعی شامل درخواست مشارکت کامل زنان در تنظیم سیاست در همه‌ی سطوح حکومت و تعریف مجدد از توسعه است که کار زنان، مبادلات، معاملات و بخش‌های غیررسمی اقتصادی از سوی آنها را به رسمیت می‌شناسند. توسعه همچنین باید برای دربرگرفتن هزینه‌های زیست محیطی و هزینه‌های بازسازی محیط زیست، مجدداً مفهوم سازی گردد. فمینیست‌ها بر این باورند که اختلاف شمال-جنوب که در بسیاری از شقوق سیاست بین‌الملل به منصفی ظهور می‌رسد، همچنین بر وحدت فمینیستی راجع به گرم‌شدن زمین موثر است. فمینیست‌ها خودشان، به دلیل اختلافات نظری، به فمینیست‌های لیبرال و فمینیست‌های سوسیالیست گروه‌بندی می‌شوند. فمینیست‌های سوسیالیست الگوهای مصرف غربی و استراتژی‌های جهت‌گیری شده به سوی بازار را به جهت گرم‌شدن زمین، مورد اعتراض و چالش قرار می‌دهند. آنها بازار را به مثابه عامل گرم‌شدن بازار، نه راه حل آن تلقی می‌کنند.

برداشت فمینیستی از واقعه رواندا

از نظر فمینیسم لیبرال، زنان همچون مردان قادر به قساوت و خشونت‌اند. ژنوساید در رواندا این نظریه را تایید می‌کند. در خصوص نقش هوتویی در این ژنوساید در سطح گسترده‌ای اطلاع‌رسانی نشده است. زنانی که دارای مناصب در خدمات عمومی بودند، کسانی که معلم، پرستار و راهبه بودند، مستقیم و غیرمستقیم در کشتار گروهی

توتسی‌ها دخالت داشتند. گرچه برخی از زنان در کشتار مستقیماً مشارکت می‌کردند، اما اغلب زنان با تحریک به خشونت، در این کار دخالت داشتند.

برخی از زنان، به عنوان سر دسته‌ی تشویق‌کنندگان، به هنگام کشتار قاتلین، ضجه و ناله کرده، و جواهرات، پول و لباس‌های ناچیز کشته‌شدگان را برمی‌داشتند. آنها به دوستان، همسایه‌های خود و وابستگان شبه نظامیان خیانت می‌کردند. همچنین، بسیاری از زنانی که در ژنوساید نقش داشتند کارمندان نمایندگی‌های کمک‌رسان بین‌المللی بودند. چندماه قبل از ژنوساید نقش داشتند کارمندان نمایندگی‌های کمک‌رسان بین‌المللی بودند. چندماه قبل از ژنوساید، این زنان به منظور ارائه‌ی کمک‌های بشر دوستانه، جهت مستمندان رواندا، در سلک کارمندان سازمان ملل متحد و سازمان‌های غیر دولتی به این کشور آمده بودند.

زنان در موقعیت‌های رهبری نیز در ژنوساید مشارکت داشتند. دو راهبه‌ی کاتولیک، به دلیل ژنوساید برای کمک‌های مالی و هدایت شبه نظامیان به جاهایی که توتسی‌ها در آنجا پناهنده شده بودند، در بلژیک مجرم شناخته شدند. دو وزیر زن نیز در حکومت هوتویی به صورت فعالی ژنوساید را تشویق می‌کردند. یکی از این زنان، خانم پائولین نیراموشوکو (Paulin Nyiramushuko)، وزیر زنان و خانواده در رواندا، از اردوگاه‌های پناهندگان دیدار نمود و کشتار مردان توتسی را عهده‌دار شد. او متعاقباً بعد از ژنوساید، شیوه‌ی کار با یک آژانس کمک‌رسانی سازمان ملل متحد برای کمک به قربانیان را مبنای کار قرار داد تا اینکه به همراه شش نفر دیگر از سوی دادگاه کیفری بین‌المللی، نهادی که از سوی شورای امنیت سازمان ملل متحد بعد از ژنوساید برای محاکمه‌ی مرتکبان ایجاد شده بود، به ژنوساید متهم گردید.

تجاوز به عنف (rape) ویژگی مهم ژنوساید در رواندا بود. بیش از ۲۵۰ هزار زن مورد تجاوز به عنف قرار گرفتند و آن گونه که در جوامع پدر سالار (patriarchal) عمومیت دارد، آنها و بچه‌هایشان از سوی جامعه طرد شدند. این زنان مورد مراقبت‌های پزشکی قرار نگرفتند. بسیاری از این زنان هم اکنون به HIV، ویروس عامل ایدز، مبتلا شده‌اند. این امر به ژنوساید آرام (motion-slow) علیه زنان توتسی منتهی گردید. بار دیگر سازمان ملل متحد، با ادعای فقدان منابع و اراده (will) دچار بن بست گردید و غرب که به نوبه‌ی خود چشم بر کشتار بسته بود، هم اکنون برای اعطای داروهایی که ممکن است به افزایش سال‌های زندگی‌شان بینجامد، تمایلی نشان نمی‌دهد. اگر سازمان ملل متحد واقعاً برای کاهلی و کوتاهی خود متاسف است، باید برای تخفیف نتایج قصور و کوتاهی خود، برای حیات قربانیان، مساعدت و کمک به عمل آورد.

روابط مبتنی بر جنسیت بررسی نشده جامعه‌ی رواندا نیز به خشونت کمک کرد. تجاوزات به عنف نسبت به زنان توتسی به گونه‌ای خاص مملو از خشونت و سبیت بود؛ آن گونه که زنان هوتویی آنها را بسیار افتخارآفرین و تا حدودی قهرمان زنانه تلقی می‌کردند. فرودستی یا تبعیت مردان هوتویی از توتسی‌ها، به ویژه از زنان توتسی، به رفتار تجاوزکارانه با قربانیان جنسی‌شان، به شیوه فوق‌العاده وحشتناک منجر شد. گروه‌های زنان اظهار داشته‌اند که سازمان ملل متحد در قبال مجازات متجاوزین به عنف نسبت به زنان، یا گسترش کمک به قربانیان عمل تجاوز کارانه‌ی آنها، قصور ورزیده است.

فمینیسم اصولگرا ارتباط نزدیک بین جذابیت جنسی (sex) و خشونت را مورد تاکید قرار می‌دهد. واقعیتی که مردان می‌توانند در خودشان برای ارتکاب تجاوز

سیستماتیک در میان قمه‌ها و اجزای بدن جستجو کنند حکایت از بخشی از این موضوع خشونت دارد که می‌تواند از طبیعت ذاتی مردان نشأت گیرد.

برداشت فمینیستی از محاکمه کیفری بین‌المللی یوگسلاوی سلاوی

فمینیست‌ها چندین جنبه‌ی مثبت و منفی از اجرای حقوق بشر در یوگسلاوی سابق را به رسمیت می‌شناسند. از یک منظر مثبت، بسیاری از فمینیست‌ها، نقش سفیرایالات متحده آمریکا، خانم مادلین آلبرایت را مورد ستایش قرار می‌دهند. خانم آلبرایت یکی از هواداران برجسته‌ی ایجاد محکمه‌ی یوگسلاوی سابق بود. آلبرایت استدلال می‌کرد که به‌رغم بدبینی ابراز شده از سوی بسیاری در جامعه بین‌المللی، محکمه‌ی جنایات جنگی یوگسلاوی سابق برای صلح در بالکان و تقویت حقوق بین‌الملل ضروری است.

فمینیست‌ها در عین حال اهمیت محکمه‌ی جنایات جنگی یوگسلاوی را در راستای افشای تجاوز به عنف به زنان به‌عنوان جنایات جنگی، مورد تاکید قرار می‌دهند. تجاوز به عنف زنان به‌عنوان نقض حقوق بشر و به‌عنوان یک جنایات جنگی از لحاظ تاریخی نادیده گرفته می‌شد. تجاوز به عنف به زنان به‌عنوان استفاده از غنائم جنگی (spoils) در نظر گرفته می‌شد. زنان دستاورد جنگ محسوب‌گردیده که از سوی ارتش‌های اشغالگر به غنیمت برده می‌شدند. تجاوز به عنف برنامه‌ریزی شده‌ی زنان در بوسنی موجبات این‌آگاهی و توجه را فراهم آورد که تجاوز به عنف یک شکل نسل‌کشی و پاکسازی نژادی است. تجاوز به عنف برای ایجاد وحشت (terrorize) و تضعیف روحیه (demoralize) مسلمانان بوسنی و غیر نظامیان کرووات بوسنی مورد استفاده قرار گرفته است. به‌عبار دیگر، تجاوز به عنف، یک اسلحه‌ی جنگی است که علیه آسیب‌پذیرترین افراد مورد استفاده قرار

گرفت. محکمه‌ی جنایات جنگی یوگسلاوی خشونت علیه زنان را درصاف مقدم موضوعات حقوق بشر قرار داد.

دیدگاه جهانی فمینیستی بر روی نقش زنان و تاثیرات جنگ بر زنان متمرکز است. فمینیست‌ها از رهگذر ناتوانی آشکار ناتو دلسرد و مایوس شدند. ناتوانی ناتو در تعقیب و دستگیری رهبرانی که مسئول‌ترین افراد در خصوص وحشی‌گری‌ها در یوگسلاوی سابق هستند، نگران‌کننده است. ده‌ها هزار زنی که مورد تجاوز به عنف قرار گرفته و کشته شده‌اند، عدالت نخواهند داشت. به نظر می‌رسد که از نظر مردانی که تا بن دندان مسلح به پیشرفته‌ترین تسلیحات هستند از پیامدها و نتایج دستگیری متجاوزین به زنان وقالتین می‌ترسند. از نظر روزنامه‌ی politiken دانمارک: «ارتش ایالات متحده‌ی آمریکا مسئول اجرای این تصمیم است، به رغم این واقعیت که دیپلمات‌های برجسته‌ی آمریکایی از جمله هولبرک (Holbrooke) مدت‌مدیدی خواهان آن هستند که دستگیری‌ها باید انجام پذیرد، کلینتون رییس جمهوری نیست که قادر باشد در مقابل خواسته‌های ارتش بایستد. آنها این گونه نمی‌اندیشند که ماهیت صرفاً اخلاقی اقدام مزبور ارزش آن را داشته باشد که زندگی یک سرباز به خطر بیفتد. الویت‌های موسوم به الویت‌های «واقع‌گرایانه» واقعاً الویت‌های مردانه‌ای (masculinist) هستند که منافع مردان را بر منافع زنان ترجیح می‌دهند.

برداشت فمینیستی از اداره امور (حکمرانی) جهانی در سال ۲۰۷۵

فمینیست‌های لیبرال، در وضعیت زنان در قرن بیست و یکم، بهبودهایی را مشاهده می‌کنند. تا سال ۲۰۷۵ زنان بیشتری در چرخه‌های تصمیم‌گیری ملی و بین‌المللی مشارکت دارند. دولت‌های لیبرال و سازمان‌های بین‌المللی مشارکت دارند. دولت‌های لیبرال و سازمان‌های بین‌المللی حساسیت‌های ناظر بر مسایل زنان را برجسته ساخته‌اند و آن حساسیت‌ها را در سیاست‌هایشان منعکس می‌سازند. انقلاب

تکنولوژیکی، بسیاری از درها را برای زنان، در موقعیت‌هایی که نسبتاً تحت تسلط مردها بوده‌اند، از جمله نقش‌های رزمی در ارتش، باز کرده است. جهانی شدن بازارها زنان را از نقش‌های سنتی‌شان رها ساخته، به لحاظ اقتصادی آنها را تقویت کرده و به آنها اجازه می‌دهد که زندگی و حیاتشان را کنترل کنند. در نتیجه، نرخ‌های فقر در میان زنان در حال فروکش کردن بوده و حقوق بشر معطوف به زنان مورد رعایت و احترام قرار می‌گیرد.

فمینیست‌های سوسیالیست و نوفمینیست‌های اصول‌گرا، چندان اطمینان ندارند که حیات زنان در قرن بیست و یکم بهبود خواهد یافت. این تصویر تیره و تار است. جنگ هنوز یک خصیصه‌ی دائم نظام بین‌الملل است و زنان هنوز بیشترین فشار ناشی از خشونت بین‌المللی را متحمل می‌شوند. انقلاب تکنولوژیکی به مردان اجازه می‌دهد تا یک دگمه را فشار دهند و مرگ را بر یک اجتماع در صدها مایل دورتر، اگر نگوئیم هزارها، ارزانی می‌دارند.

ارتش ذاتاً یک نهاد مردانه است - نهادی است که کاملاً تغییر نیافته است تا زنان اجازه ملحق شدن به آن را یافته باشند، بلکه زنان انتظار دارند دقیقاً مثل مردان عمل کنند و استراتژی‌های واحدی همچون مردان را دنبال کنند. امنیت بین‌المللی به مفهوم سازی به سبک و سیاق مردانه ادامه داده و مردان به کنترل تصمیم‌گیری دولت‌ها و اکثریت سازمان‌های بین‌المللی ادامه می‌دهند. سازمان‌های بین‌الدولی و شرکت‌های چند ملیتی و بسیاری از سازمان‌های غیر دولتی هنوز به طور خاص مردسالاری (patriarchy)، تحت انقیاد بودن زنان و ناچیز شمردن تجربه‌ی زنان را منعکس می‌کنند.

اقتصاد جهانی دستاوردهای زنان در قرن بیستم را تهدید می‌کند. کل بخش‌های اقتصاد جهانی به گونه‌ای فزاینده ناظر بر حقوق زنان شده است. در سال ۲۰۷۵

زنان که هنوز باید در خانه کار کنند، در عین حال باید در اقتصاد جهانی نیز کارایی داشته باشند. اما آنها هنوز کمتر از مردان درآمد کسب می‌کنند. دستمزدهای زنان ۸۵ درصد دستمزد مردان در کشورهای توسعه یافته است و این نرخ، در جهان در حال توسعه حتی کمتر است. بازارهای جهانی، مشاغل بسیار رقابتی‌تر را ایجاد کرده و دستمزدها را کاهش داده‌اند.

همچنین زنان بیشتر از مسایل زیست محیطی آسیب می‌بینند. عجیب اینکه آنها به عنوان منبع مسایل زیست محیطی در نظر گرفته می‌شوند. زنان، بسیاری از کسانی که بدون حق رای مانده‌اند، بخشی از برنامه‌های اجباری کنترل جمعیت برای مهار رشد جمعیت هستند. بدون درصد و آمادگی مناسب، جمعیت جهان در سال ۲۰۷۵ می‌تواند حتی به صورت غیر طبیعی نامتقارن گردد برای اینکه مردان از زنان ارزشمندتر هستند. سیاست‌های اجباری کنترل جمعیت می‌تواند به افزایش نوزادکشی (infanticide) در میان دختران منجر شود. مهندسی ژنتیک (genetic engineering) در سال ۲۰۷۵ به زن و شوهرها این امکان را می‌دهد که جنس بچه‌هایشان را قبل از لقاح (conception) تعیین کنند. برخلاف لیبرال‌ها، کسانی که تمایل و گرایش علمی ناظر بر تعادل (equilibrium) را مفروض می‌گیرند، بسیاری از فمینیست‌ها بر این گمان‌اند که پدرسالاری زمانی که با انقلاب تکنولوژیکی همراه شود، ممکن است پیامدهای منفی داشته باشد.

حقوق زنان در برابر حقوق مردان در سال ۲۰۷۵ از وضعیت برابر فاصله‌ی زیادی دارد. حقوق مردان هنوز بیشتر رعایت شده و در مقایسه با حقوق زنان از حیث رعایت بهتر است، ولو اینکه زنان در مرکزگام‌های بزرگی را برداشته باشند. نظر به برنامه‌های رفاه اجتماعی دولت که به طور چشمگیری این امر را نشان داده است، حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی زنان تقریباً وجود ندارد. به رغم

مطالعات و گام‌های برداشته شده از سوی جنبش زنان در قرن بیستم، حقوق زنان در قرن بیست و یکم، از لحاظ کمی و کیفی دچار برخی موانع و مشکلات است. تضعیف دولت، به این معناست که هیچ واحدی وجود ندارد. تاحقوق ضد تبعیض (antidiscrimination) یا مسایل ناظر بر تساوی (زن و مرد) را اجرا نماید. بازار، دستمزدها را تعیین می‌کند و به هر دلیلی، حقوق زنان کمتر از حقوق مردان است. نکته اینکه، به موازات کسب حق مشارکت زنان در حکومت از طریق رای گیری و تصدی مناصب، دولت اهمیت خود را از دست داده است. دیگر دولت به عنوان ابزاری جهت ارتقاء و بهبود حیات شهروندان مورد استفاده قرار نمی‌گیرد. در سال ۲۰۷۵، زنان باید به سازمان‌های بین‌الدولی مسئول اداره امور جهان دسترسی پیدا کنند.

از نظر فمینیست‌ها، بسیاری از سازمان‌های بین‌المللی از سوی مردان تصاحب شده و ارزشهای مردانه را منعکس می‌کنند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی